



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۴ جمادی الثانی ۱۴۳۳

جلسه: ۱۰۳

موضوع کلی: مسئله شانزدهم

موضوع جزئی: ادله صحت اعمال سابقه

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم قبل از بررسی اقوال و مستندات اقوال لازم است دو نکته را متعرض شویم؛ نکته اول این بود که در کلمات بسیاری از بزرگان حکم به صحت اعمال سابقه یا عدم صحت اعمال سابقه مبتنی بر مسئله اجزاء شده است. مواردی را که در آن موارد مسئله اجزاء را مطرح کرده‌اند، توضیح دادیم. جامع آن موارد انکشاف خلاف در احکام است یعنی اینکه بحث می‌شود اگر کسی اتیان به مأموریه ظاهری کرد این کفایت از امر واقعی و واجب واقعی می‌کند یا نه، این در صورتی معنی پیدا می‌کند که کشف خلاف شود یعنی معلوم شود آنچه را که سابقاً انجام داده، صحیح نبوده و مطابق با واقع نبوده است. در موارد تبدل رأی مجتهد در موارد دیگری که همه آنها از صغریات بحث اجزاء محسوب می‌شوند این مسئله مهم است «انکشاف خلاف» آن وقت باید بحث شود که آن عملی که مکلف انجام داده کفایت می‌کند یا خیر و نیاز به اعاده و قضاء دارد یا ندارد یعنی حال که انکشاف خلاف شده دیگر آیا لازم است عمل را بر طبق این حجت صحیح و درست انجام دهد یا نه. این روشی است که مشهور در این مسئله پی گرفته‌اند.

توضیح نکته اول:

اما باید دید که آیا واقعاً این درست است که اساساً ما حکم به صحت اعمال سابقه و عدم صحت اعمال سابقه را مبتنی بر اجزاء کنیم؟ یعنی بگوییم کسانی که در آن موضوع قائل به اجزاء هستند، طبیعتاً اینجا حکم به صحت اعمال سابقه می‌کنند و کسانی که قائل به عدم اجزاء هستند اینجا حکم به عدم صحت اعمال سابقه می‌کنند؛ آیا این را در اینجا می‌توان پذیرفت یا نه؟ به نظر می‌رسد این مسئله از صغریات بحث اجزاء نیست ما اصلاً نباید این مسئله را مبتنی بر مبحث اجزاء کنیم چون محل نزاع در باب اجزاء جایی است که کشف خلاف شود. این یک نکته‌ی محوری در باب اجزاء می‌باشد لذا اگر جایی مسئله کشف خلاف مطرح نبود طبیعتاً ما نمی‌توانیم آن مورد از صغریات مسئله اجزاء بدانیم. اصلاً غیر از این موضوع محل بحث ما در عدول از یک حی به حی مساوی مثلاً باید ببینیم که آیا اگر کسی از یک مجتهد حی به حی دیگر رجوع کند، اینجا کشف خلاف مطرح است؟ به این معنی که الآن که رجوع به مجتهد حی می‌کند و فتوای این حی مخالف با فتوای مجتهد سابق است این معنایش این است که او بر خلاف واقع فتوی داده و الآن بر مقلد لازم است اعمالی را که بر طبق فتوای مجتهد سابق عمل کرده، اعاده کند. ولی قطعاً در عدول از یک مجتهد به مجتهد دیگر مسئله کشف خلاف مطرح نیست برای اینکه در زمانی که از آن مجتهد تقلید می‌کرد، فتوای او برای مقلد حجت بوده الآن به هر دلیلی رجوع به حی

مساوی می‌کند بعد از رجوع، فتوای مجتهد دوم برای مقلد حجیت فعلیه پیدا می‌کند؛ اگر فتوای دوم حجیت فعلیه پیدا کرد معنایش این نیست که فتوای اولی قبلاً هم حجت نبوده مقلد از این به بعد باید بر طبق فتوای مجتهد دوم عمل کند چون این فتوی بعد از رجوع مقلد حجیت فعلیه پیدا کرده است. بطور کلی ادله حجیت فتوای مجتهد فتاوی همه مجتهدین را حجت قرار می‌دهد لکن فتاوی مجتهدین حجیت شأنی دارند و بعد از رجوع مقلد است که آن حجیت، فعلیت پیدا می‌کند. اگر یک فتوایی حجیت فعلیه پیدا کرد معنایش این نیست که آن فتوای که سابقاً حجت بوده در همان زمان هم حجیت نداشته است پس اینجا اصلاً مسئله کشف خلاف مطرح نیست. ولی در مسئله تبدیل رأی انکشاف خلاف و خطا مطرح است یعنی فرض کنید از یک مجتهدی تقلید می‌کرده بر اساس فتوایی که او در رساله نوشته بود عمل کرده حال نظر مجتهد عوض می‌شود، معنای تبدیل رأی مجتهد این است که به یک دلیل و مستندی دست پیدا کرده که به اعتبار آن دلیل و مستند رأیش عوض شده است یعنی به نظر او مستند و دلیل فتوای قبلی تمام نبوده؛ اینجا انکشاف الخلاف و خطا محقق شده است و نشان می‌دهد که این مجتهد به خطا چنین فتوایی داده و واقع چیز دیگری بوده است.

حال با این توضیحاتی که گفتیم ببینیم آیا اگر کسی به فتوای مجتهدی در زمان حیاتش عمل کرده و بعد از فوت آن مجتهد به مجتهد دومی رجوع کرده که فتوای او با فتوای مجتهد اول مخالف است آیا اینجا انکشاف الخلاف شده است؟ آیا اینجا اگر فتوای مجتهد دوم بر خلاف مجتهد اول باشد، این رجوع به مجتهد دوم به این معناست که فتوای مجتهد اول خطا و بر باطل بوده است؟

آنچه که به نظر می‌رسد این است که اینجا اصلاً مسئله کشف خلاف نیست بلکه آن چیزی که اتفاق افتاده این است که تا زمانی که مجتهد زنده بود ادله حجیت فتوی، فتوای آن مجتهد را برای این مقلد حجت فعلی قرار داده بود و موت باعث از بین رفتن حجیت فتوی در زمان حیات قطعاً نمی‌شود. تنها چیزی که پیش می‌آید این است که به سبب موت شک و شبهه- ای در ذهن مقلد ایجاد می‌شود که مبادا فتوای او دیگر از این به بعد حجت نباشد لکن ادله‌ی جواز بقاء بر تقلید میت و از جمله استصحاب اثبات کرد که به این احتمال اعتنا نمی‌شود یعنی حتی بعد الموت هم حجیت فتوای میت باقی می‌باشد. البته عده‌ای مثل مرحوم آخوند و نائینی می‌گویند وقتی موت عارض شد بقاء بر تقلید میت مطلقاً جایز نیست.

ولی بهر حال ما چه قائل به جواز بقاء بر تقلید میت باشیم و چه قائل به عدم جواز بقاء بر تقلید میت باشیم، هیچ کدام از این دو طائفه نسبت به حجیت فتوای مجتهد در زمان حیات او تردید ندارند بلکه بحث درباره پس از موت است و الا فتوای او در زمان حیاتش حجت بوده و عمل مکلف به آن فتوی هم مسقط ذمه او از اشتغال به تکلیف بوده است. حال اگر رجوع به مجتهد دوم کرد این معنایش این است که از این به بعد فتوای مجتهد دوم برای او حجیت فعلیه پیدا می‌کند اما این سبب نمی‌شود که حجیت فتوای مجتهد اول در زمان حیاتش هم از حجیت ساقط شود.

لذا به طور کلی در همه مواردی که از یک مجتهدی به مجتهد دیگر عدول می‌شود (چه از حی به حی و چه از میت به حی) اساساً کشف خلاف و خطا مطرح نیست. بله در موارد تبدیل رأی کشف خلاف و خطا معنی دارد. بنابراین اگر در رجوع از یک مجتهد به مجتهد دیگر انکشاف خلاف و خطا مطرح نبود، دیگر معنی ندارد آن را از مصادیق و صغریات

بحث اجزاء قرار دهیم چون اساس بحث اجزاء بر انکشاف خطاست و در مسئله محل بحث ما اصلاً انکشاف خلاف نشده است.

نکته دوم:

اینکه مواردی که به دلیل خاص در آنها اعاده یا قضاء لازم نیست، از محل بحث ما خارج می‌باشند مثلاً فرض کنید در مورد همین مثالی که مرحوم سید بیان کردند یعنی اکتفاء به تسبیحه واحده که فتوای یک مجتهدی است و مقلد بر اساس فتوای او اکتفاء به تسبیحه واحده کرده است بعد از موت او رجوع به مجتهدی کرده که قائل به عدم اکتفاء به تسبیحه واحده است اینجا با وجود علم به مخالفت فتوای مجتهد دوم با فتوای مجتهد اول و با وجود اینکه عمل مقلد مخالف واقع است اما اینجا اعاده و قضاء ندارد ولی دیگر آن ربطی به بحث ما ندارد. همه کسانی که قائلند به صحت اعمال سابقه یا عدم صحت اعمال سابقه در خصوص این مورد و مسائل مربوط به نماز که ممکن است اخلال از ناحیه اجزاء و شرایط غیر رکنی نماز باشد، همه قائلند به عدم وجوب اعاده و قضاء چون دلیل خاص داریم؛ حدیث لاتعداد اقتضاء می‌کند این اعمال صحیح باشد «لاتعداد الصلاة الا من الخمسة الطهور و الوقت و القبلة و الركوع و السجود»^۱.

اینجا به استناد دلیل خاص حکم به صحت نماز شده لذا این موارد از دایره بحث ما خارج است. البته در مورد اینکه حدیث لاتعداد مختص ناسی است یا شامل جاهل قاصر و مقصر است اختلاف است مرحوم نائینی معتقد است حدیث لاتعداد فقط مختص به ناسی است اگر ما حدیث لاتعداد را مختص به شخصی که این اجزاء و شرایط غیر رکنی را فراموش کرده بدانیم آن وقت جاهل قاصر و مقصر داخل محل نزاع می‌شوند اما اگر گفتیم حدیث لاتعداد اعم است یعنی هم شامل ناسی می‌شود و هم شامل جاهل قاصر و هم شامل جاهل مقصر می‌شود یعنی حتی اگر کسی احتمال هم می‌داده که تسبیحات اربعه باید تکرار شود ولی فحص و سؤال نکرده و نماز را با یک تسبیحه خوانده، در این مورد بعضی می‌گویند که حدیث لاتعداد حتی این مورد را هم شامل می‌شود و اعاده لازم نیست. بنابراین اگر ما حدیث لاتعداد را اعم از ناسی و جاهل دانستیم طبیعی است که همه اینها از محل نزاع خارج می‌شوند.

محصل بحث این شد که در جایی که دلیل خاص مثل حدیث لاتعداد نباشد ما می‌خواهیم ببینیم در جایی که کسی به فتوای مجتهدی عمل کرده و بعد از موت او به سراغ مجتهد دیگر رفته که فتوای او مخالف با فتوای مجتهد اول است، آیا اینجا حکم به صحت اعمال سابقه می‌شود یا اینکه حکم به عدم صحت اعمال سابقه می‌شود؟

عرض کردیم اقوال مختلفی اینجا وجود دارد که ما باید ادله این قول را بررسی کنیم البته با توجه به دو نکته‌ای که بیان کردیم. ما اینجا در مقام بررسی ادله، دیگر اجزاء را به عنوان یکی از ادله ذکر نمی‌کنیم؛ بالاخره قائلین به صحت وقتی می‌گویند این مسئله مبتنی بر اجزاء است و قائل به اجزاء هستند، یکی از ادله مهم آنها بر صحت، مسئله اجزاء است یا اگر کسی در مبحث اجزاء قائل به عدم اجزاء شد، طبق مسلک قوم که این مسئله را مبتنی بر مبحث اجزاء کردند، در اینجا قائل

۱. وسائل، ج ۱، ص ۳۷۱، ابواب وضو، باب ۲، حدیث ۸.

به عدم صحت اعمال سابقه می‌شود. اما اصلاً کاری به بحث اجزاء نداریم و به طور کلی می‌خواهیم ببینیم که کدامیک از این اقوال حق است و بالاخره حکم به اعمال سابقه کنیم کما ذهب الیه الامام فی التحریر و السید فی العروة یا نه مثل سایرین قائل به عدم صحت باشیم؟

قول اول: قول به صحت مطلقاً

یک قول، قول به صحت مطلقاً است؛ چند دلیل بر صحت اعمال سابقه اقامه شده است:

دلیل اول:

این دلیل به نظر ما عمده‌ترین دلیلی است که بر این قول می‌توان ذکر کرد. دلیل این است که با موت مجتهد حجیت فتوای او در زمان حیاتش ساقط نمی‌شود (همان مطلبی که در نکته اول اشاره کردیم). وقتی ما معتقدیم فتوای مجتهد حجت است و ادله حجیت فتوای مجتهد برای ما فتاوی مجتهدین را حجت می‌کند تا مادامی که مانعی در برابر این حجیت ایجاد نشده، این حجیت ثابت است در ما نحن فیها تنها مسئله موت احتمال سقوط حجیت را ایجاد می‌کند؛ گفتیم کسانی هم که قائل به عدم جواز بقاء بر تقلید میت هستند در واقع مدعی هستند آمد حجیت به موت پایان می‌پذیرد نه اینکه قائل شوند به اینکه به موت حجیت فتوی حتی در زمان حیات مجتهد هم ساقط می‌شود. بر اساس مبنای عدم جواز بقاء بر تقلید میت فتوی در زمان حیات از حجیت ساقط نشده است. بنابر قول به جواز بقاء که حجیت الآن هم وجود دارد و زائل نمی‌شود تا مادامی که مقلد رجوع به مجتهد دوم نکرده باشد. بنابراین اگر ادله حجیت فتوی دلالت بر حجیت فتوی بکند اعمالی که مستند به آن حجت واقع شده صحیح است و دیگر نیازی به اعاده و قضاء ندارد و فرض هم این است که کشف خلاف هم نشده تا در صحت اعمال گذشته تردید حاصل شود پس بنابراین به نظر ما مهمترین دلیل در این موضوع همین دلیلی است که ما بیان کردیم که قول به صحت به اعمال سابقه را اثبات می‌کند.

دلیل دوم: اجماع

بعضی بر این مسئله ادعای اجماع کرده و گفته‌اند بطور کلی در عبادات و معاملات اجماعی است که اعاده یا قضاء اعمال سابقه لازم نیست البته بعضی هم یک تفصیلی بین عبادات و معاملات داده یعنی گفته‌اند اجماع بر عدم لزوم اعاده و قضاء فقط در باب عبادات است در معاملات چنین اجماعی نیست. ما فعلاً با این تفصیل کاری نداریم. بالاخره یک دلیل قول به صحت اعمال سابقه اجماع است حتی بعضی ادعای ضرورت کرده و گفته‌اند این ضرورت فقه است که اعمال سابقه که مستند به حجیت فتوای مجتهد سابق است صحیح بوده و اعاده و قضاء لازم ندارد.

اشکال دلیل دوم:

این دلیل به نظر ما تمام نیست برای اینکه با وجود مخالفین زیادی که در این مسئله وجود دارد، ادعای اجماع باطل است به علاوه در مقابل این اجماع بعضی ادعای اجماع بر لزوم اعاده و قضاء کرده‌اند از جمله مرحوم علامه پس با وجود این ادعای اجماع در مقابل چگونه می‌توان گفت که این مسئله اجماعی می‌باشد لذا دلیل دوم به نظر ما تمام نیست.

دلیل سوم: سیره متشرعه

سیره متشرعه از ابتداء بر این بوده که در این موارد اعاده و قضاء نکنند و بناء را بر صحت اعمال سابقه بگذارند؛ اگر ملاحظه شود یکی از موارد مهمی که می‌توان این سیره را بین متشرعه ملاحظه کرد موارد عدول از میت به حی است؛ کجا نقل شده که متشرعه وقتی از یک میت به حی رجوع می‌کردند و فتوای آن حی با مجتهد میت مخالف بوده، متشرعه اعاده و قضاء می‌کرده‌اند؟ بالاخره اگر چنین چیزی بود باید این مسئله در کلمات بزرگان و کتب آنها ذکر و مطرح می‌شد لو کان لبان. لذا این مطلب قطعاً باطل است. بلکه ما بالاتر را ادعا می‌کنیم یعنی این سیره متشرعه کاملاً قابل احراز است چون آنچه در سیره مهم است احراز صغراست البته اتصال آن سیره به زمان معصوم هم باید کشف شود.

لذا به نظر می‌رسد این سیره از نظر صغروی قابل احراز است و سیره متشرعین بر این بوده و هست؛ بنابراین وقتی این سیره محرز است و از سیر مستحدثه‌ی بین مسلمین هم نیست لذا ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که اعمال سابقه صحیح است و لزومی به اعاده و قضاء نیست.

بحث جلسه آینده: سه دلیل دیگر هم بر صحت وجود دارد که ان شاء الله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»